

## از اندیشه‌های اقبال لاهوری

اندیشه‌های اقبال را از دیدگاه‌های گوناگون ، می‌توان بررسی کرد؛ اما این گفتگو را به بررسی حقوقی اندیشه‌های اقبال ، ویژه می‌دهم . نخست باید دید که آیا حقوق با هنر پیوند و همبستگی دارد یا نه ؟ و اگر میان این دو پدیده اجتماعی ، نزدیکی دیده میشود ، تا چه پایه و اندازه‌ای است ؟

هنر را درک احساس زیبایی ، از دریچه فردی و انتقال آن به دیگری ، می‌دانند . البته زیبایی به معنای پرگنجایش خود - بنا بر این کسی که زیبایی را درک و بتواند به دیگری برگردان کند ، هنرمند نام می‌گیرد . هر چند اندازه برگردان هنرمندی بهتر و پاکتر باشد ، هنرش ارزشمندتر است .

حقوق ، پیکره ای از جامعه به شمار می‌رود ؛ زیرا قوانین ، برای سامان و آسایش بیشتر بشر ، گذارده می‌شوند که با ضمانت اجرای خود ، مردم را از چنگال زور و ستم ، رهایی می‌دهند ، تا جامعه بتواند برای تلاش و کوشش در راه آرمانهای بزرگ خود ، گام بردارد .

چه کسی را قانونگذار می‌دانیم ؟ هر کسی می‌تواند قانونگذاری کند ؛ آنچه روشن است ، دامنه قانونگذاری ، به مقامی شایسته ، کوتاه می‌شود ؛ از اینرو هر کسی در خور و شایسته این کار نیست .

رو بهمرفته ، آن قانونی که هماهنگ با اجتماع و افراد آن باشد و سود بیشتری را برساند و همچنین همگانی‌تر باشد - اگر چه یکی از ویژه گی‌های حقوق ، همگانی بودن آن است - کاملتر و برتر است . در هنر نیز بدین اندیشه بر می‌خوریم ، زیرا رسالت هنرمند در اینست که گونه‌ای هنر خود را نشان دهد که نشانه راستین کارش ، از بازتاب اندیشه‌های اجتماعی که در آن زندگی می‌کند و رنگ روشنی گرفته است ، باشد یا بهتر بگویم : با آرمانها و آرزوهای بلند سودمند اجتماع خود ، تاب بردارد .

اگر سنجش‌هایی را که برای شناخت حقوق و هنر به دست می‌دهند ، ازدید بگذرانیم ، در خواهیم یافت که خویشاوندی و نزدیکی فراوانی ، میان این دو پدیده اجتماعی ، موج می‌زند و اگر باز به ژرفی بنگریم - می‌بینیم که هر دو ، تا اندازه‌ای يك راه را می‌پیمایند - اگر به سیه چاله‌های خمودی و کثرتی سرنگون نشوند - باید یادآور شد که یکی از هدف‌های حقوق ، زندگانی بهتر و کامیاب تر است و یکی از آرمان های هنر - وبه ویژه ادبیات - روشن کردن اجتماع و بیدار باش او در برابر بردگی و فرومایگی است و همچنین امید دمیدن به کالبد خسته اجتماعی که از انگیزه‌های گوناگون ، تیره و تار گردیده است .

قانون داخلی هر کشوری ، همگی افراد آن کشور را پشتیبانی و نگاهداری می‌کند و در برابر هر گونه ستم ، ایستادگی - همانگونه که رسالت هنر ، بیدار باش مردم اجتماع در

برابر بندگی و زورگوئی و همچنین به کف آوردن همه حقوق راستین جامعه خود ، است اکنون می‌سنجیم و می‌بینیم که این هردو جویبار - هنر و حقوق - به يك استخر ، می‌ریزند . حقوق ، نگاهبان و پشتیبان آئین های اخلاقی است - هر چند شکافی باریک ، حقوق و اخلاق را از هم جدا می‌کند ، ولی باز تا اندازه‌ای ، با هم ، هماهنگه‌اند .

اینکه اگر همبستگی هنر را با مذهب و اخلاق ، از پیش چشم بگذرانیم و با همبستگی حقوق با آن دو پدیده ، مورد سنجش قرار دهیم ، در خواهیم یافت که هنر با حقوق تا چه اندازه همگام‌اند . هنر در آغاز ، برای پیشرفت اجتماع ، نیاز روشنی به خودسازی کسان دارد . شاید این گمان پیش‌آید که حقوق ، افراد اجتماع را در بند می‌آورد و آنان را وادار به انجام رفتاری و خودداری از کرداری ، می‌سازد ؛ اما هنر گسیختگی و رهائی را خواستار است . باید گفت که این پندار تا اندازه‌ای بیجا است ؛ زیرا گیریم که هنر چنین باشد ، باز در پناه نشانه های آن ، سامان و ترتیبی را می‌بینیم که نمی‌توان از اندیشه دور داشت .

\*\*\*

و اکنون باز می‌گردیم به گفتار خود ؛ شاعر فرزانه و هنرمند بلند پایه پاکستان - اقبال لاهوری - که سالیان دراز ، زندگانی خود را در راه خدمت به ادبیات پارسی گذراند ، همیشه و در همه جا ، دنبال رسالت راستین هنر ، در پژوهش بود . او از شعر به عنوان قالب‌هائی بی‌جان و افسرده ، بهره‌ور نمی‌گردید . خود او در این باره ، چنین می‌گوید :

« برگ گل ، رنگین ز مضمون من است مصرع من ، قطره خون من است »  
 ککش و کوشش او برای آزادی سرزمینش - پاکستان - خود گواه روشنی است بر این خواسته . همین ککش و کوشش او برای رهائی بوم و برش از چنگال خونین استعمار ، از دریچه حقوق و سیاست ، بسی ارزشمند و گرانبها به‌شمار می‌آید و هر چه در این باره گفته شود ، کم است و ما در این گفتار کوتاه ، بدین بس می‌کنیم .

با همه آشنائی‌ای که با جهان باختر پیدا کرده بود<sup>۱</sup> و با همه موقعیتی که در آنجا داشت ، هیچگاه ، گاهواره دانش و شهر گرائی - خاور را - از یاد نمی‌برد و هر روز دلبستگی افزونتری بدان پیدا می‌کرد و به‌جای آن ، رنگ و فریب غرب را بهتر و آشکارتر ، می‌شناخت و با حسرتی بیرون از اندازه می‌گفت :

« مکرر کرد مغرب ، چشمه های عشق و عرفان را

جهان را تیره تر سازد ، چه مشائی ، چه اشراقی »  
 او در برابر یورش زیانمند باختر ، کشورهای خاوری را به جنبش و انقلاب می‌خواند :  
 « آدمیت زار نالید از فرنگ زندگی هنگامه برچید از فرنگ »

۱- اینکه می‌گویم از یکدیگر جدا هستند ، برای اینست که گهگاه يك سنجش خوب و پسندیده اخلاقی ، از دید دانش حقوق ، نکوهیده و سنگین است (مانند رباخواری) ! حقوق با مذهب هم نیز ، پیوستگی دارد اما باید گفت که حقوق با اخلاق ، سازگارتر و دمسازتر است تا مذهب .

۱- اقبال ، در رشته‌ی حقوق در اروپا تحصیلاتی داشته است .

پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟  
 در ضمیرش انقلاب آمد پدید  
 گرگی اندر پوستین بره ئی  
 مشکلات حضرت انسان از اوست

باز روشن می شود ایام شرق؟  
 شب گذشت و آفتاب آمد پدید  
 هر زمان اندر کمین بره ئی  
 آدمیت را غم پنهان از اوست...

اقبال ، با کار در ادبیات پارسی ، بستگی بیشتری میان دو کشور ایران و پاکستان ، به وجود آورد ؛ نه تنها میان ایران ، بلکه میان همه کشورهای پارسی زبان ، پیوندی استوار ، فراهم آورد و آیا این همبستگی و یگانگی را می توان از دریچه حقوق بین الملل که هدفش نزدیکی و سازش میان کشورها است ، دور دانست ؟!

عشق او به ایران انگیزه های برای همکاری های فرهنگی و هماهنگی اجتماعی ، میان دو کشور پاکستان و ایران ، بوده هست - اگر چه زمینه این پیوندها ، از دیگر سوی هم ، فراوان به چشم می خورد.

« محرم رازیم با ما راز گوی ! آنچه می دانی ز ایران باز گوی !... »

ادبیات ، آئینه تمای نمای ساختمان و وضع اجتماعی هر کشوری ، به شمار می رود ، اگر چه بر دیگر هنرها ، این آئینه آویز است - اینجاست که ادبیات هر کشوری مارا با عرف و آئین و دیگر پدیده های اجتماعی آن کشور ، شناساست و همین آشنائی از دیده گاه حقوق برای ایجاد دوستی و ساختن زیر بنای پیوندها و وابستگی های میان کشورها ، بس ارزشمند افتاده است .

اقبال برای آماده ساختن اجتماعی که بتواند با نیروی استبداد و استعمار به مبارزه پردازد ، خود سازی را نیازی روشن می پندارد و آنگاه یگانگی میان فرد و اجتماع را انگیزه اساسی برای رسیدن به پیروزی ، برمی شمارد . از دید اقبال ، هیچگونه جدائی میان فرد و اجتماع نیست و افراد جامعه ، برخی از اختیارات خود را برای سامان یافتن اجتماع ، در اختیار آن گذارده اند . این اندیشه ، نظریه «ژان ژاک روسو» نویسنده نامدار فرانسوی را به یادمان می آورد که می گفت : اجتماع بر پایه قرار داد اجتماعی میان افراد ، استوار و ساخته شده است .

فرد را ربط جماعت رحمت است  
 تا توانی با جماعت یار باش !  
 فرد و قوم آئینه یکدیگرند  
 پیکرش از قوم و هم جانش ز قوم  
 در زبان قوم گویا می شود  
 هر که آب از زمزم ملت نخورد  
 فرد می گیرد ز ملت احترام

جوهر او را کمال از ملت است  
 رونق هنگامه احرار پاش !  
 سلک و گوهر ، کهکشان واخترند  
 ظاهرش از قوم و پنهانش ز قوم .  
 برره اسلاف ، پویا می شود  
 شمله های نمه در عودش فرسد  
 ملت از افراد می یابد نظام

عشق و دوستی بیرون از اندازه ای که اقبال به خاور زمین و بویژه زادگاه خود داشت

او را به سری نمانه پاک و بلان خوبی ، یعنی یگانگی افکندن میان مسلمانان و پایه ریزی آزادی سرزمینش ، رهنمون گردید .

اقبال ، مسلمانی پاک ، هنرمندی ارزنده ، مبارزی دلیر ، اندیشمندی توانا و انسانی بشردوست و جویای آرامی و سازش بود و ما هر چه در بزرگداشت چنین آزاده‌ای که هیچ انگیزه‌ای قامت آزاده‌اش را خم نساخت ، بگوئیم ، شایسته و بایسته است . کوتاه سخن آنکه هرگز کارهای او از دیدگاه **حقوق داخلی و بین‌المللی** ، فراموش نخواهد گردید . اکنون ، خامه از نوشتن بازمی‌دارم و بی‌تی چند از او را که در بزرگی و شکوه‌مندی «آسیا» سروده است ، بازنویس می‌کنم :

هم شراب و هم ایاغ از آسیاست	«سوزوساز و دردوداغ از آسیاست
شیوه آدمگری آموختیم	عشق را ما دلبری آموختیم
رشک گردون، خاک پاک‌خاوراست	هم‌هنر، هم‌دین، زخاک‌خاوراست
شوکت هر بحر از طوفان ماست»	هر صدف را گوهر از نیسان ماست



### تصحیح لازم

از غفلت و بی‌توجهی مصحح در غزل صفحه ۱۰۰ اشتباهاتی عجیب واقع شده .  
از خانم دانشمند معظمه اقبالی شرمندگی دارد ، و از خوانندگان توقع تصحیح .

(قبلا تصحیح فرمائید)

**بیت اول :** يك اشارت بکند گر منم باده فروشم  
**بیت سوم :** ورنه من در طلب او نتوانم که نکوشم  
**بیت هشتم :** نیش زنبور تحمل‌کنم از پستی همت  
**بیت نهم :** زهد بیهوده بسی جامه تقوی بدانند